

نمایندگی سینما دین

Religious
Drama and
Cinema
منوچهر یاری

این جستار در پی آن است تا نخست سؤال‌های روشن و دقیقی را درباره‌ی سینما و دین مطرح سازد؛ چه سؤالاتی که از قبل مطرح بوده‌اند، ولی روشنی و دقت لازم را برای پاسخ‌یابی نداشته‌اند و چه پرسش‌های جدیدی که خود راه‌گشای پاسخ‌های نو خواهند بود، زیرا طرح درست سؤال، طی کردن نیمی از راه برای دست‌یابی به پاسخ‌های درست خواهد بود. در مرحله‌ی بعد، باتوجه به بضاعت نگارنده، در پی یافتن پاسخ برای سؤال‌ها و یا حداقل درست مطرح کردن آن‌ها بر خواهیم آمد. به نظر نگارنده، مهم‌ترین و



اساسی ترین سؤال‌ها این است:

الف) آیا مقوله‌ای موضوعی به نام «سینمای دینی» وجود دارد؟

ب) نسبت میان هنر و دین چیست؟ (یا چه رابطه و تناسبی میان دین و سینما) برقرار است؟

پ) ساختارشناسی سینمای دینی چگونه ممکن است؟

ت) معیارها و مصادیق سینمای دینی کدام‌اند؟

ث) دین را باید از چشم سینما نگریست و یا سینما را از منظر دین؟

پریش‌های دیگری نیز ذهن پژوهشگر کنجکاو را برمی‌انگیزد؛ از این قبیل:

ج) هنر دینی چیست؟

چ) نمایش دینی چگونه نمایشی است؟

ح) آیا هر نمایشی که موضوعی از میان موضوعات مطرح در ادیان و یا شخصیتی از میان اشخاص دین مدار و یا داستانی از میان انبوه رویدادهایی که بر سر اولیا و انبیای دین رفته است، را دستمایه‌ی خود قرار داد، الزاماً پسوند دینی خواهد یافت؟

خ) آیا نمایش دینی محصول و میوه‌ی جامعه‌ای است که دین بر آن حاکم است و بازدوده شدن حاکمیت دینی، نمایش دینی نیز منسوخ خواهد شد؟ و یا نمایش دینی، نمایشی که منبعث از ساختار دینی است. در جامعه‌ی غیردینی نیز رایج و شایع است؟

د) آیا هر نمایشی که حدود و احکام شرعی را رعایت کرد، الزاماً نمایشی دینی خواهد بود؟

الف) آیا مقوله‌ای موضوعی به نام «سینمای دینی» وجود دارد؟

برخی معتقدند «سینما، سینما است» (=هنر، هنر است) و «دین، دین است» و نباید ترکیبی تناقض‌آمیز چون «سینمای دینی» و یا «هنر دینی» را ساخت؛ زیرا هنر و دین مربوط به دو حوزه‌ی متفاوت از معرفت (شناخت) با تعاریف، اهداف و اصول متفاوت‌اند. اما اگر اصول و اسطوقس دین را امور معقول بدانیم (همان‌طور که در واقع نیز احکام مبتنی بر اصول‌اند و اصول متکی بر کلام)، پس «دینی کردن هنر» و «هنری کردن دین» امری دور از حقیقت و واقع نخواهد بود.

هگل می‌گوید:

من اینک معتقد شده‌ام که عالی‌ترین کنش عقل، عقلی که همه چیز را در برمی‌گیرند، کنش زیباشناختی است؛ این که حقیقت و خیر تنها در زیبایی مناسبت پیدا می‌کنند. فیلسوف باید از همان اندازه نیروی زیباشناختی برخوردار باشد که شاعر.

مردمان بدون حس زیباشناختی فیلسوفان بی‌مسمایند. فلسفه‌ی روح، یک فلسفه‌ی زیباشناختی است... در این جا، می‌خواهم از ایده‌ای سخن بگویم که به باور من هیچ انسانی آن را احساس نکرده است؛ باید خواستار یک اسطوره‌ی نو باشیم؛ اما آن میتولوژی باید در خدمت ایده‌ها باشد، باید یک میتولوژی عقل بشود. پیش از آن که ما ایده‌ها را زیباشناختی، یعنی اسطوره‌ای کنیم، علاقه‌ای برای مردم ایجاد نمی‌کنند؛ و برعکس، پیش از آن که میتولوژی عقلانی بشود، فیلسوف جا دارد که شرمگین باشد. بنابراین، سرانجام باید روشنگری شده و روشنگری نشده دست به دست هم دهند.

میتولوژی باید فلسفی شود و مردم عقلانی. فلسفه باید میتولوژی شود تا فیلسوفان را حسی کند. آن‌گاه وحدت سرحدی در میان ما حکم فرما می‌شود... یک روح متعالی به زیرآمده از آسمان باید این دین را در میان ما رواج دهد؛ این روح برجسته‌ترین اثر نهایی بشریت خواهد بود.

به‌طور خلاصه، اگر بتوان این مفاهیم عالی و موجز را خلاصه کرد «معقول» باید به «امر زیبا» تبدیل شود و «امر زیبا» به «معقول»؛ بنابراین «هنر دینی» و «دین هنر» ناممکن نخواهد بود و در نتیجه، نمایش دینی و سینمای دینی.

ب) نسبت میان هنر و دین چیست؟

گفته‌اند هنر و دین از یک پستان شیر خورده‌اند، زیرا دین تلاش انسان است تا خود را از «خاک» به «خدا» برساند و هنر تلاش انسانی است که از وطن مالوف تبعید و مهاجراز



خانه مانده است و اکنون به زندان خاک (دنیا)، رنگ سرزمین مالوف و مانوس رامی زند.^۲ به زبان دیگر، هنر و دین تلاشی است از سوی انسان تا خود را از «واقعیت موجود» (دنیا) به آن «حقیقت مطلوب» (عقبی) برساند؛ ولی هر کدام با روش خود به این هدف جامه‌ی عمل می‌پوشاند: دین با برنامه‌های عبادی و اخلاقی ما را از خاک به خدا می‌رساند (انالله وانا الیه راجعون) و هنر به دنیای ما، رنگ عقبی می‌زند و تبعیدگاه انسان را به گونه‌ی خانه‌ی مانوس و مالوف، از طریق معماری، نقاشی، صنایع مستظرفه، شعر، موسیقی و نمایش بازسازی می‌کند. پس، از این دیدگاه، دین و هنر دارای یک هدف مشترک‌اند، ولی با روش‌های متفاوت ما را از «محسوس» به «معقول» و از «بیداری زشت» به آن «ناپیدای زیبا» می‌رسانند.

پ) ساختارشناسی سینمای دینی چگونه ممکن است؟
اگر بتوانیم ساختار سینمای دینی را تعریف و جنبه‌های ثبوتی آن را معرفی کنیم، حداقل قادریم که بگوییم سینمای دینی چه نیست. در یک کلام، سینمای دینی، سینمای ظواهر و رعایت آداب و احکام ظاهری و بیرونی دینی نیست؛ زیرا در این وادی دغل‌کاری و ارزان‌فروشی و عوام‌فریبی بسیار بوده است (برای مثال، تطبیق سینمای استالونه و بروس لی با ظواهر به اصطلاح شرعی).

سینما و درام دینی را نباید با معیارهای ظاهری شرع تعریف کرد، بلکه ساختار و هیئت متشکله‌ی آن باید جوهر تفکر دینی را آشکار سازد. چگونه؟ ما یک بار در معماری، بار دیگر در نقاشی و زمانی در شعر و سرانجام در تعزیه موفق به ایجاد و ابداع و انشای هنر و نمایش دینی شده‌ایم. آیا در سینما نیز می‌توان از تجربیات موفق گذشته سود جست؟ در یک کلام، به لحاظ ساختار، دینی بودن یعنی به لحاظ بصری، جوهره‌ی دین را آشکار ساختن؛ زیرا سینما یک هنر بصری است؛ همان‌طور که معماری ایرانی، اسلامی به لحاظ تجسمی، جوهره‌ی دین را عیان می‌سازد؛ یعنی ما به قول بوکهارت در یک مسجد، به ناگهان و بدون واسطه در محضر خداوند قرار می‌دهد. در معماری مساجد، خود فضا و مکان و حجم بیان‌گر جوهر دین و معنوی بودن مکان است. در واقع، مسجد تحقق و تجسم عینی و عملی جهان‌بینی توحیدی اسلام است و آوردن آیات و احادیث

نقش تزئینی و تأکیدی دارد و نه نقش ساختاری.

ت) معیارها و مصادیق سینمای دینی کدام‌اند؟

شاید مهم‌ترین معیار برای سینما و نمایشی دینی همانی باشد که در مورد قبلی گفته شد. نمایش سینما و نمایش دینی به لحاظ ساختار، دینی است؛ به خصوص در سینما که هنری بصری و دیداری است، جوهره‌ی اندیشه دینی خود را به صورت بصری و دیداری آشکار می‌سازد و نه به لحاظ داستان و شخصیت و موضوع دینی که می‌تواند گمراه‌کننده و عوام‌فریبانه نیز باشد.

مصادیق نمایش و سینمای دینی را در تنگنای زمانه‌ی حاضر، در ظهور جوهره‌ی اندیشه‌ی دینی به صورت تصویری و بصری در آثار کسانی همچون درایر، بره‌سون، برگمن و تارکوفسکی یافته‌اند. برای مثال، در آثار آندری تارکوفسکی، تالاب‌ها و آبگیرهای فراوانی به لحاظ بصری دیده می‌شود که پیوسته تصویر آسمان در آن‌ها افتاده است. توگویی در تبعیدگاه انسان و در حقیرترین و بویناک‌ترین وجوه پدیده‌ها، تصویری از ملکوت رخ نمایانده است و این می‌تواند معنی جوهر تفکر دینی را به لحاظ بصری و ساختاری نشان دهد.

ج) هنر دینی چیست؟

ما نمی‌خواهیم در این جا همچون بوکهارت مختصاتی را برای هنر دینی بشماریم و تعریفی را از هنر مقدس یا هنر دینی ارائه دهیم، بلکه همان‌طور که قبلاً گفتیم، هنر و دین در هدف مشترک و در روشن مختلف‌اند. به زبان دیگر، «هنرها، دینی‌ترین موجودات عالم‌اند» و دین همواره خود را به زبان و هیئت هنر نمایانده است (مثال اعلای آن قرآن مجید است که به لحاظ فرم ارائه و نحوه‌ی بیان، یک شاهکار هنری است و شاهد دوم فرم معماری مساجد). پس بنا به تعاریفی که آمد، هنر در ذات و جوهره‌ی خود دینی است و دین همواره خود را به هیئت هنر می‌نمایاند.

چ) نمایش دینی چگونه نمایشی است؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سالنامه علوم انسانی

- نمایش دینی شرقی (اصلاً نمایش شرقی، نمایش دینی است)

- نمایش دینی یونان (تراژدی یونانی)

- نمایش قرون وسطایی میراکل و میستری

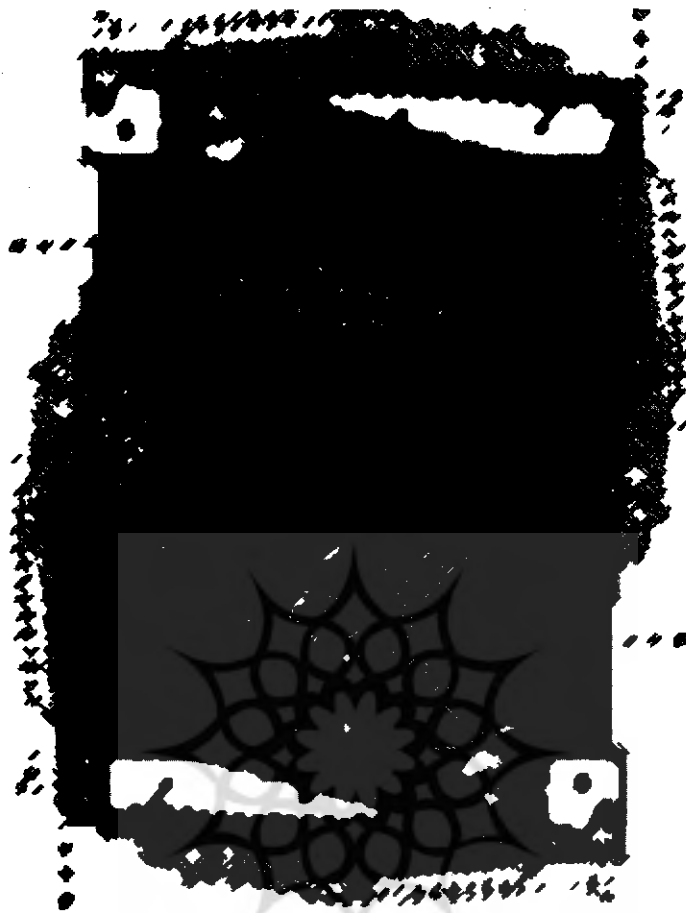
- نمایش دینی جامعه‌ی معاصر

و سرانجام نمایش دینی یگانه‌ی شرق: تعزیه.

به لحاظ موضوعی و محتوایی، نمایش دینی غرب، با توجه به روح مسیحیت، نمایش اعتراف و اقرار به

گناه است. ولی تعزیه، درآم کتمان و خودفحایی است.

به لحاظ ساختار، نمایش غرب متأثر از نمایش یونانی و دارای ساختاری هرمی است:



ولی نمایش مذهبی ایران (تعزیه) دارای ساختاری غیرهرمی و تودرتو است؛ چنان که به جای مقدمه، اوج و فرود که محاکات طبیعت است، ما را به تماشای گزینش (سفره/سپروسلوک) و بازگشت (شهود و شهادت) می برد (از منطق الطیر عطار گرفته تا «مجلس شهادت حضرت امام حسین (ع)».

نمایش غربی متأثر از طبیعت است، زیرا در آن جاهتر و نمایش محاکات (تقلید) طبیعت است؛ ولی در تعزیه، هنر و نمایش، تقلید و محاکات ماوراء طبیعت است و نه طبیعت. ساختار نمایش غربی، مقدمه، اوج و فرود، یادآور تولد، جوانی و مرگ است ولی نمایش مذهبی ایران عوالم غیب و شهادت و برزخ، دوزخ و بهشت را به یاد می آورد.

ح) آیا هر درامی که موضوعی، یا شخصیتی و یا داستانی از میان انبوه موضوعات، شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخ ادیان را دستمایه‌ی خود قرار داد، الزاماً نمایش دینی است؟

پاسخ منفی است. این گونه درام در نهایت در ژانر دینی جای خواهد گرفت، مثل بقیه ژانرها؛ سینمای جنگی، سینمای علمی-تخیلی، سینمای تاریخی و سینمای دینی. سینمایی که موضوع یا شخصیتی مقدس و یا داستانی از تاریخ دین را به تصویر درآورده باشد، از جنس ژانر سینمای دینی است اما به لحاظ ساختاری آن را سینمای دینی نمی دانیم. همان طور که گفته شد، سینمای دینی،

به لحاظ ساختار بصری، حاصل اندیشه‌ی دینی است و نه به جهات موضوع، یا شخصیت مقدس و یاداستان.

خ) آیا نمایش دینی محصول و میوه‌ی جامعه‌ی دینی است؟

می‌گویند نمایش از مذهب خونین انسان برخاست، آن جا که در آیین‌ها و مناسک ابتدایی، انسان را به درگاه خدایان قربانی می‌کردند. بعدها اولین صحنه‌ی نمایش شکل گرفت. جوهر تراژدی نیز از آیین و مناسک جدا نبوده است، چرا که با ارتکاب گناه، برای مثال، ریختن خونی پاک، تعادل آفرینش به هم می‌خورد و با دادن قربانی می‌بایست تعادل را به خلقت برگردانند.

همان‌طور که گفته شد، نمایش از آیین و مناسک مذهبی مایه و پایه گرفت؛ چنان که در تراژدی یونان و میراکل و میسترتری قرون وسطی و تعزیه‌ی ایرانی جای پای آن به خوبی مشخص است. اما این به معنی آن نیست که نمایش دینی منحصرأ محصول جامعه و مقاطع تاریخی‌ای بوده که دین بر آن حکم می‌راند است، بلکه در دوره‌ی معاصر نیز که حاکمیت جامعه به دست دین نیست و کار دنیا به قیصر و کار عقبی به کلیسا سپرده شده (سکولاریزم)، جوهره‌ی اندیشه‌ی دینی نه تنها در نمایش و سینما، بلکه در شعر، موسیقی، معماری، نقاشی و تمام هنرهای دیگر خود را آشکار ساخته است. پس نمایش دینی محصول جامعه‌ی دینی بوده است، ولی نمایش جوهر و گوهر اندیشه‌ی دینی، مسبوق و مشروط به جامعه‌ی دینی نبوده و نیست؛ زیرا در جوامع پس از رنسانس نیز جوهره‌ی فکر دینی در هنر و به‌ویژه در نمایش ساری و جاری بوده است: از مترلینگ و بکت گرفته، که خلاء خداوند را احساس کرده است، تا تی.اس. الیوت و نمایش‌های مذهبی اش و از داستایفسکی (با جنایت و مکافات و برادران کارامازف) که معتقد است «در جهانی که خدا نیست، هر کاری مجاز است» و «کشتن یک انسان حتی به ظاهری ارزش مانند کشتن تمام انسان‌ها است»، گرفته تا نقاشی‌های شاگال و سالوادار دالی و سینمای درایر و بره‌سون، برگمن و تارکوفسکی.

د) آیا هر درامی که حدود و احکام شرعی را مراعات کرد، الزاماً دینی است؟

پاسخ منفی است، زیرا ممکن است شما فیلمی بسازید که تمام جوانب احکام و حدود شرعی از قبیل حجاب، ظواهر شرع، آداب و احکام روابط زن و مرد در زمینه‌های نگاه کردن، سخن گفتن، معاشرت و غیره را رعایت کرده باشید، ولی به هیچ وجه یک فیلم یا نمایش مذهبی نباشد. همچنان که در سال‌های اخیر در سینمای کشورمان شاهد «آداپته‌ها» و «ژنریک‌ها»هایی از سینمای هالیوود و هنگ‌کنگ بوده‌ایم که برای مثال با رعایت ظواهر شرع، فیلمی از استالونه و یابروس لی را تقلید کرده‌اند ولی هیچ عقل سلیم و ذوق حلیمی آن را از جنس سینمای دینی نمی‌شمارد.

عکس آن نیز می‌تواند صادق باشد؛ فیلمی ممکن است آن چنان مقید به ظواهر و حدود نباشد، ولی در جوهره‌ی خویش عمیقاً متکی به گوهر اندیشه‌ی دینی باشد که نمونه‌های آن کم نیست.

یادداشت‌ها:

۱. هگل، قطعه‌ی «کهن‌ترین سیستم ایده‌آلیسم آلمانی»، ترجمه‌ی محمود عبادیان، زیباشناخت، شماره‌ی نخست (پاییز و زمستان ۱۳۷۸)، صص ۱۸۱۷.
۲. علی شریعتی، «مذهب، عرفان و هنر»، از کتاب کویر.
۳. نظریه‌ی افلاطونی هنر.
۴. به نقل از کویر.

